

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

یک مطلبی را عرض کردیم از کتاب مرحوم آقای آسید کاظم یزدی نقل کردیم راجع به این که اگر علم پیدا کرد یا فحص کرد و شخصی را به عنوان مالک شناخت و داد و آنطرف هم برده و خورده و اصلا پیدایش هم نیست. چون قاعدتا خب چون مالک نیست، ضامن است، اما فرض این است که اصلا پیدایش نیست. آیا این شخصی که پول دستش بوده، مال دستش بوده ضامن هست یا نه؟

عرض کردیم این مواردی را که حالا ما بنا بود آخر بحث بگوییم، حالا از همان اول محدود بکنیم، آن مواردی را که انسان یکی از این طرق را انتخاب می کند و چیزی را که شأنش امری را که شأنش طریقت است انجام می دهد و بعد تخلف پیدا می شود.

آن چیزهایی که در اینجا ذکر شده، ۱- من اقام البینه، من یکی یکی اینها را توضیح می دهم، هم سلبا و ایجابا هم عرض بکنم. بینه اگر آمد که این آقا مالک است. بله عمل به بینه صحیح است. کرارا عرض کردیم که ما اگر باشیم و مقتضای قاعده اولیه چون بینه هم طریقت صرف دارد، شأن بینه طریقت صرف است، و لذا در آیه مبارکه دارد (ان تضل اهداهما فتذكر اهداهما الاخری) این چون شأنش طریقت صرف است دو تا را قبول کردند برای اینکه دیگر احتمال کم بشود. اگر یکی اشتباه کرده باشد دیگری آن را تذکر بدهد.

بحثی که هست این است که آیا بینه در کلیه موضوعات خارجییه حجت است تعبدا یا نه؟

این هست هم ما داریم، و معروف است بلکه اجماعی ادعای اجماع هم شده، بین علمای شیعه که بینه مطلقا در موضوعات خارجی حجت است، چه وثوق و اطمینان بیاورد یا نیاورد. مگر اینکه وثوق به خلاف بشود، اطمینان به خلاف بشود. والا بینه در کلیه موضوعات خارجییه حجت است. این اصطلاحش قاعده ای است به نام اصالة الحجية البینه فی الموضوعات الخارجیه. یکی از قواعد فقهی است که مرحوم استاد هم آقای بجنوردی هم ایشان آوردند.

پس یک: آیا می شود به بینه اعتماد کرد و به عنوان اینکه این مالک است داد؟ بله می شود. ولو یقین پیدا نکند، ولو وثوق پیدا نکند. بله

ولو مثلا احتمال خلاف بدهد. تا یقین به خلاف، یا وثوق به خلاف. بله، می شود به بینه اعتماد کرد و حجت شرعی دارد، جعل دارد.

خب در روایات اصحاب ما بیشتر به همین روایت مسعده، والاشیاء کلها علی ذلک حتی یستبین لک غیر ذلک او تقوم بهل بینه، لکن خب مثل آقای خوبی روایت را اشکال کردند و قبول نکردند. لذا چون مسعده هم وضع، به هر حال ابهاماتی در وضع ایشان وجود دارد، این است که منشأ شده عده‌ای باز راه‌های دیگری بروند. که من نمی‌خواهم حالا فعلا وارد بحثش بشوم.

لکن انصاف قضیه حالا با تمام این جهات، حالا ادعای اجماع هم شده روایت. من در کتاب مغنی هم که نگاه کردم، مغنی ابن قدامه، یادم هم نیست کدام بحثش بود، یادم رفته، یکی از این بحثهای مغنی، ایشان می‌گویند اجماعی است که به بینه به خبر عدلین عمل می‌شود. دیدیم اهل سنت هم ادعای اجماع کردند. معلوم می‌شود این مطلب دیگر کاملاً قطعی است که جای ابهام ندارد.

دیشب داشتم به یک مناسبتی پریشب، جهت دیگری بود یک کتاب طهارات هست مال اباضی‌ها، همین خوارجی که در عمان هستند. یک طایفه از خوارج هستند. به تصادف داشتم نگاه می‌کردم، آنجا هم دیدم یک مسئله‌ای مثلاً بینه بیاید که این نجس است و اینها، آنجا هم ایشان گفته که من غیر خلاف، لم یناقش فی احد، که اگر بینه آمد ثابت می‌شود.

دیگر دیدیم اینها هم که مذهب شاذ هستند اینها هم بالاجماع بالاتفاق غرض تا آنجایی که من تا حالا نگاه کردم هیچ مخالفی بین مسلمین عموماً اگر خوارج هم جزو مسلمین بدانیم. حالا چون اینها البته این هم می‌گویم آمد پیش ما، این شیخ اباضیه مال تونس هم پیش ما آمد. اینها ادعایشان این است که با خوارج اولیه فرق می‌کنیم. ظاهراً همین طور باشد. به هر حال اینها ادعا می‌کنند که ما مثلاً وضعمان با آنها فرق می‌کند از آن حرفهایی که آنها می‌زدند نمی‌زنیم.

پس نکته اول؛ آیا بینه حجت است در موضوعات خارجی در مثل اینجا. درست است؟ بله درست است. عرض کردم هیچ خلافتی را من تا حالا خود من پیدا نکردم. می‌گویم تصادفی پریشب نگاه کردم دیدم اباضی‌ها هم ادعا کردند من غیر خلاف. هیچ در آن بحثی نیست که بینه از نظر شرعی حجت است. مراد از بینه خبر عدلین به اصطلاح شاهدین عدلین بر موضوعات خارجی. البته خبر عدلین در احکام محل کلام است اما در موضوعات خارجی اتفاقی است که حجت است.

می‌ماند آن مسئله که معنای حجیت چیست که اشاره به بعضی از معانی آن کردیم. حالا آن هم در آخر اشاره می‌کنیم. این یک. دو: او الواصف، این گذشت که هم در میان اهل سنت عده‌ای قائل هستند که این هم تعبد است. که اگر کسی آمد اوصافش را گفت مخصوصاً در آن روایت دو تا صفت است؛ یکی آن کیسه یا پلاستیکی که هست، یکی هم آن نخ که دور و برش هست. وکاء و عفاص به اصطلاح.

این هم ما داریم در میان اهل سنت داریم اما آن در لقطه است البته. در مجهول المالک نیست. واصف در لقطه است. و تقدم الکلام که این ثابت نیست انصافا تحقیقا حتی در اهل سنت هم عده زیادی از محققینشان منکر هستند. چون آن متن حدیثی که از پیغمبر (ص) در باب لقطه نقل شده، درست است وکاء و عفاص هست، اما در متنش این است که اگر تو مالی را پیدا کردی وکاء و عفاص داشت، تو می توانی آن را نگه بداری تا صاحبش بیاید. در یکی دارد که اگر صاحبش آمد وکاء و عفاص را گفت به او بده. اگر این متن دوم باشد، می شود واصف. اگر متن اول باشد آن هم ثابت نیست.

و عرض کردیم انصافا این مطلب پیش ما هم ثابت نیست، پس این دومی که ایشان آورده؛ چون ما دیروز دیگر اینها را یکی یکی نگفتیم فعلا عرض بکنیم. این واصف نه در لقطه ثابت است و نه در مجهول المالک. فعلا ما این دو تا عنوان را حساب می کنیم. لقطه و مجهول المالک.

طبیعتا در مثل ودیعه و اینجور چیزها به طریق اولی دیگر حالا.

او الواصف؛ پس این حجت نیست. آن بینه حجت، این حجت نیست. واصف حجت نیست. لکن قائل داریم که در لقطه حجت است. لکن انصافا ثابت نشده است.

سوم: او المدعی بلامعارض، لذا ایشان دارد خود مرحوم سید ان قلنا بجواز الدفع الیهما؛ این ان قلنا را دارد خود ایشان. این مدعی بلا معارض هم عرض کردیم این هم گفته شده، هم در لقطه هم در مجهول المالک؛ لکن انصافا در هیچ کدامشان دلیل نداریم، یعنی روایت نداریم. یک روایت واحده دارد حالا با قطع نظر از جهاتش که یک مالی است، عده ای آنجا هستند، همه می گویند مال ما نیست. مال هم دست کسی نیست، ید بر آن نیست. یک نفر دیگر می گوید مال من است. حالا این هم شبهه دارد که آیا در مقام قضاوت بوده، نبوده، دفع بوده، چه بوده؛ به هر حال ما در مدعی بلامعارض هم در ما نحن فیه، چه در لقطه چه در باب مجهول المالک این هم دلیل نداریم.

این چند تا شد؟ سه تا شد. بینه و وصف و دعوی بلامعارض. از این سه تا فقط بینه ثابت است. آن دو تای دیگر ثابت نیستند.

او الی من علم کونه مالکا، یکی هم علم است. چهارم علم است. علم هم حجیتش ثابت است. البته مشهور بین علمای ما حجیتش یعنی تاریخش و خصوصیاتش را هم عرض کردیم ذاتی گرفتند، البته از زمان شیخ بیشتر مطرح شده، لکن عرض کردم اصل مطرح بدون معارض از زمان قبل است. اصلا در کتب اهل سنت است. چون اهل سنت ظن در احکام را حجت گرفتند. به ادله ای که اقامه کردند که

عرض کردیم این ادله‌ای که اینها اقامه کردند، اگر نگاه بکنید، همه‌اش متفرقات است. اگر جمع و جور بشود همان دلیل انسداد است. آنچه که در کلمات اهل سنت آمده از قدمایشان و متأخرینشان با همدیگر جمع بکنیم آن تقریب نهایی دلیل انسداد است.

چون راهی ما نداریم و این غیر از ظن راهی نیست، پس ظن حجت است. خلاصه‌اش. راه‌های محتمل را گفتند، احکام تکلیف ساقط بشود، قرعه بزنیم اصول عملی بشود، الی آخره... ترک بکنیم، تمام اینها گفتند مشکل برخورد می‌کنیم، احتیاط بکنیم مشکل، فقط می‌ماند یک راه و آن هم عمل به ظن. این راهی بوده که اهل سنت برای حجیت ظن در احکام قبول داشتند. که یکی هم از راه قیاس بود، یکی هم از راه استصحاب بوده و ظنون دیگری که پیدا می‌شده است.

بعد اهل سنت خب گفتند اگر بنا باشد ظن حجت باشد، علم به طریق اولی حجت است. پس باید آن مفروغ عنه باشد دیگر. حالا که ظن حجت است علم به طریق اولی. این بحث یعنی این یک ارتکاز اصولی درست کرد. این در کلمات مثل علامه و اینها هم دیگر تقریباً مفروغ عنه گرفته شد.

غرض این دعوا، دعوایی نبوده که فقط اخباری‌ها به اصطلاح در مقابل، نه اصلاً تقریباً می‌شود گفت آدم وقتی نگاه می‌کند کتب اصول یا فقه اهل سنت را، حس می‌کند یک مطلب جا افتاده‌ای بوده اصلاً. به قول امروزی ما استاندارد علم بوده، اصلاً جزو استانداردهای علم این بوده که ظن حجت است و علم هم به طریق اولی حجت است.

دقت می‌کنید؟ اخباری‌ها چون آمدند در مقابل اصولی‌های ما موضع گرفتند، یکی از مواردشان همین بود. خواستم بگویم شما می‌گویید علم حجت است، کی گفت علم حجت است؟ یا ظن، نه ظن حجت است نه علم. مگر از آن راهی که شارع معین کرده است.

این منشأ این شده بود که بعد از اخباری‌ها باز اصولی‌ها روی این برنامه فشار بیاورند که نه علم حجت است.

عرض کردم در کتب قبل از شیخ هم تصریح دارند که مثلاً از قیاس اگر علم پیدا شد حجت است. علم حجت است. این منجر شد به اصطلاح حجیت ذاتی که الان اصطلاحاً می‌گوییم. یعنی علم را نمی‌شود نهی از اتباعش کرد. نمی‌شود بگوییم حجت نیست. بگوید علم برای من پیدا شده و حجت نیست.

ما تفصیل این بحث را عرض کردیم و نکته اساسی این بحث را عرض کردیم. این در حقیقت نکته فنی روی تصویری که ما داریم، این است که آیا علم به عنوان یک صفت نفسانی در باب شبهات حکمیه موضوعیه، فی نفسه حجت است و حتی قابل نهی هم نیست، قابل نفی هم نیست. در مرحله تنجز. مراد از علم در اینجا در مرحله تنجز است. یعنی شما به هر راهی که علم به حکم پیدا کردید، آن حکم برای شما منجز است. و توضیحش را هم عرض کردیم چون آقایان کمتر آوردند. مرحله تنجز هم متوقف بر دو نکته است؛ یکی کبری، مثلاً خمر نجس است. یکی هم صغری؛ این مایع خارجی خمر است. اینها برنامه‌شان بر این شد که اگر علم آمد چه در صغری و چه در کبری، از هر راهی از هر سببی از هر علتی آن حکم منجز می‌شود. آن کافی است برای تنجز. این صحبت این است.

اخباری‌ها گفتند نه در کبری علم باید از طریق اهل بیت (ع) باشد. از غیر آن آمد ولو علم هم باشد حجت نیست. روشن شد بحث؟ این سبقه بحث که اخباری‌ها آوردند در حقیقت این جور شد. یعنی مرحوم ملا محمد امین استرآبادی سبقه بحث اینجوری شد. شما از راه قیاس و استحسان علم پیدا کردید که این مثلاً حکم الهی است، این سنت است، این حکم قرآن است، این حکم... آنها می‌گفتند ارزش ندارد. شما از هر راهی و هر سببی نه، فقط از راه اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین. و ما توضیحاتش را عرض کردیم. انصافاً حق با اخباری‌ها است در این مسئله. این که علم حجیت ذاتی باشد، قابل تعقل نیست، درست نیست به نظر ما. و این که آیا این حجت ذاتی هم معنایش چیست، عرض کردیم دیگر حالا من وارد بحثش نمی‌شوم. توضیحاتش آنجا گذشت که انصافش این است که نه در کبری و نه در صغری، علم تنجزش ذاتی نیست و قابل نهی است و قابل ترک است. مشکل ندارد. بله، فرقی اساسی‌اش این است؛ به طور متعارف توی صغری تصرف نمی‌کند قانون. به طور متعارف. توی کبری ممکن است تصرف بکند. بگوید قوانین مجلس آن‌هایی حجیت دارد که شما فقط از روزنامه مجلس بگیرید. جای دیگر آمد صد تا روزنامه خارج از مجلس، یک حکمی را نوشتند که مجلس موافقت با این قانون کرد، آن می‌گوید حجت نیست، ولو شما علم هم پیدا می‌کنید از صد تا، کمتر از آن هم علم پیدا می‌کنید.

س: ما هر از راهی به دست می‌آوریم ظلم بد است

ج: آن جز احکام شرعی نیست آن احکام عقلیه است.

س: نه همان قبح ظلم، فرق نمی‌کند از راهی گفتند دیگر، ولو شارع بیان نکرده باشد.

ج: عرض کردم آن بحث احکام شرعی است نه عقلی.

پس بنابراین مسئله علم روشن شد. ما عرض کردیم حق با مرحوم آقای آشیخ محمد حسین اصفهانی است و البته مرحوم آشیخ محمد حسین از راه دیگری وارد شده، اخباری‌ها، نکته اخباری‌ها این بود. ما گفتیم مشکل ندارد، این بحث عقلایی هم هست، چه مشکلی دارد؟ بگویند علم ولو صد تا علم هم پیدا بشود. از غیر از راهی را یعنی بعبارة آخری آیا قانون می‌تواند در مرحله تنجز دخالت بکند؟ بله می‌تواند دخالت بکند. مشکل ندارد.

بگویند شما آقا اگر علم پیدا کردید به شرط اینکه از راه روزنامه مجلس باشد. این چه مشکلی دارد؟ چه آن استحالاتی که تصور کردند، نه استحاله، بحث این بود، اصل بحث این بود. دقت فرمودید؟

عرض کردیم حق با اخباری‌ها است. قابل نهی است و قابل ... بگویند آقا پیغمبر(ص) فرمود شما اگر می‌خواهید به کتاب و سنت برسید به شرط اینکه از قول امام صادق(ع) باشد. اگر ابوحنیفه یک مطلبی را در تفسیر آیه گفت علم هم برایتان پیدا شد. اعتماد به او نکنید. ولو علم، خب علم پیدا بشود، ثم ماذا، بگویند نه.

این بحث عرض کردم توسط وحید بهبهانی و افراد بعد از ایشان مثل مرحوم سید مجاهد و دیگران و بعد توسط شیخ انصاری که کاملاً دیگر در حوزه‌های ما جا افتاد، برنامه‌اش این شد که حجیت ذاتی است. حالا عرض کردم در تقریش صحبتی دارند. یا در حقیقت

س: حجیت اگر شما انتقاش صورتی از تکلیف در ذهن نمی‌گیرید؟

ج: بله، بلکه به مقدار تنجز تکلیف. ممکن است بگویند این تکلیف منجز نیست.

س: آخر اگر آن باشد دیگر مقنن نمی‌تواند تصرف بکند؟

ج: چرا

س: از هر راهی این نقش

ج: چرا، می‌تواند بگویند از این راه‌هایی که بپذیرد قبول ندارم. درست است علم هم داریم، من قبول ندارم. قانون این است. قانونی که

من می‌گویم

س: انتقاش تصویر در آینه را جلوی‌شان می‌توانید بگیرید؟

س: این اثباتا نمی‌تواند تصرف بکند

ج: چرا؟ می گوید حکم منجز نیست

س: اگر نفیا تصرف بکند تناقض است، اثباتا باشد تحصیل حاصل است

ج: خب اینها را که ما دیدیم تکرار است.

نه عرض کنم که هم نفیا و هم اثباتا ببینید بحثی که هست بحثی تنجز است. و بحثی که الان اینجا مطرح است بحث این است که این عمل طریقت دارد. ممکن است بگوید آقا من در قوانینم، ولو صد تا علم، مثل این جاهلیت دارد که در قرآن مثلا انا وجدنا آباءنا علی هذا، پدران ما، خب اینها از، شما اگر با مردم عوام بنشیند، علمشان حتی به احکام از ما قوی تر است، از فقها قوی تر است. خب این یقین دارد از یقین هم، خب می گوید اولوا کانوا آبائهم لا یعقلون، خب اشتباه کردند. این که آباءنا علی هذا، درست، مطلب درست است، لکن این قابل قبول نیست به مجرد اینکه شما بگویید آباءنا. این قابل نهی، قابل محاسبه است. یعنی شما این حکم می گوید علم دارم، صد تا علم، خب داشته باشید. این حکم منجز نیست. تا از طریق تفسیر صادقین برسد.

بحث دو تا بحث است؛ یک، آیا چنین چیزی امکان دارد در اعتبارات قانونی؟ ما می گوییم بله دارد. دو: اگر ثابت نشد علم در کبرا هم مثل صغرا می شود. اگر ثابت نشد. یک بحث این است که شارع آمده گفته علمی را که شما از غیر معصومین بگیرید، اصلا این حجت نیست. این امکان دارد؟ بله. دو: آیا این هست یا نه؟ طبیعتا اگر در جایی شارع تصرف نکرد، علم حجت است. این طبیعی است. دقت فرمودید؟

س: چرا استاد؟

ج: نکته این است که آیا می تواند یا نمی تواند؟ اخباری ها می گفتند می تواند هیچ مشکل خاصی هم ندارد.

س: یک بام و دو هوا شد که

ج: چرا؟ قانونگذار است. می گوید قانونی را که من قرار دادم این جوری است. باید مجلس قانون را تصویب بکند، بعدش هم در روزنامه مجلس بیاید. صد تا روزنامه غیر مجلس این حکم را نوشتند، که امروز مجلس تشکیل جلسه داد همچنین قانونی تصویب کرد. اما در روزنامه مجلس نیامده است. حجت نیست. ثابت، تنجز پیدا نمی کند. آنها حرف اخباری ها خوب، می گویم چون حرفها دقیق گفته نشده، من گاهی اینها را تکرار می کنم برای اینکه حرفها روشن بشود.

اولا اخباری ها که خب ظن است، اصولیین ما که ظن را حجت نکردند. اصلا اینها توجه نکردند که اصولی های اهل سنت وقتی ظن را حجت کردند، چون مبنایشان این شد که ظن حجت است. خب گفتند علم هم به طریق اولی. اصحاب ما آمدند ظن را خارج کردند، قبول نکردند. علم را قبول کردند. مثل علامه و اینها.

اصلا ملا محمد امین استرآبادی نظر اساسی اش روی کلمات علامه است که علم پیدا می کند. خب علم پیدا کرده باشد. می تواند مقنن، خوب دقت کنید، آیا مقنن می تواند بگوید طریق تنجز حکم به لحاظ کبرا یا صغرا به لحاظ صغرا متعارف نیست چون زیاد است صغرا، متعارف نیست مقنن دخالت بکند، بیاید بگوید این مایع آب است، این مایع بول است، این مایع خمر است. اصلا امر غیر متعارفی است یعنی واقعا غیر متعارف است. دخالت در صغرا و تشخیص مقنن امر غیر متعارفی است. اما در کبرا چطور؟ شما گفتید خمر نجس است، از کجا گفتید خمر نجس است؟ مثلاً برای من علم پیدا شده، مخصوصاً مرحوم شیخ تا قطع قطاع هم آورده، استخاره کردم، استخاره ام خوب آمد که خمر نجس است. خب بیخود استخاره کردی، استخاره قابل... می گوید علم دارم، خب داشته باش، ثم ماذا، حالا خیال می کنی علم پیدا کردن مثلاً شاخ غول را شکسته، خب بیخود علم پیدا کردی. شیخ می گوید نهی از حصول علم است. نه، نهی از خود حکم هم می شود بکنی. فکر نمی کنم که مشکلی داشته باشد. تصورش را بفرمایید.

س: به جای ذاتیت اگر بگوییم حجیت اقتضای علم است بهتر نیست؟

ج: عرض کردم من توضیح ندادم چون مرحوم آقا ضیاء می گوید مراد از حجیت، یعنی مرحوم آقا ضیاء اینها هم یک مقدمات دارد چون عبارات شیخ واضح نیست. مرحوم آقا ضیاء و نائینی مقدمات دارند حجیت به معنای کشف می دانند. و چون علم کشفیت، کاشفیتش ذاتی است، حجیتش می شود ذاتی. یا به قول مرحوم آقا ضیاء دو جور کاشف داریم؛ کاشف تنجیزی و کاشف اقتضایی. ایشان منجز می داند کاشفیت قطع را منجز می داند. و لذا چون منجز است و لذا هم مثلاً کاشفیت ظن، کاشفیت ظن منجز نیست. ممکن است بگوید اعتماد بکند، اما کاشفیت، دیگر چیزی ندارد. لذا کشفش تام است و این کشف تام منجز است، یعنی تنجیزی هم هست این کشف تام، متوقف به چیزی نیست، لذا این حجت است.

لذا در این تصور حجیت مساوق است با کاشفیت. حجیت مساوق است با کاشفیت. چون کشف در علم ذاتی است، بلکه ذات علم است به تعبیر مرحوم آشیخ هادی تهرانی، پس بنابراین این هم حجت است ذاتاً. این مرادشان عبارتشان روشن نشده است. و لذا در مثل

ظن گفتند کاشف است ناقص است. لذا دیروز عرض کردم، لذا مثل مرحوم آقا ضیاء و مرحوم نائینی معنای حجیت را تتمیم کشف می دانند. چون آنها اصلاً حجیت را کشف می دانند.

لذا ما هم این بحث را مطرح کردیم که آیا حجیت مساوق با کشف است یا نه؟ می گویم وارد بحث اینها، اینها مفصل چند جلسه طولانی توضیح دادیم. ما قبول نکردیم حجیت تابع کشف باشد. این اشکال ما با آقایان این است. اصل اشکال

حالا دیگر بحث را به همین جا ختمش کنیم چون دیگر خیلی خارج می شویم از بحث. به همین مقدار که خارج شدیم بس است.

پس این که الی من علم، بلکه به قول مرحوم آشیخ محمد حسین اصفهانی ایشان به این معنا گرفته که حجیت علم عقلایی است برای اینکه سیره عقلا بر آن جاری شده، و حفظ نظام اجتماعی. راست است حرف ایشان هم درست است. حرف ایشان درست است. یعنی در سیره اجتماعی ما این طور شده، البته این هم در مسائلی مثل قوانین. والا الان در فیزیک و شیمی بگوید آقا من علم دارم که این قانون فیزیک این طور است. می گوید از کجا آوردی علم را، خب بیخود علم پیدا کردی. در آن قوانین علمی این بحث ها نیست. این فقط در همین حیطه مسئله قانون و حجیت و تنجیز مطرح می شود. دقت فرمودید؟

والا در آن حیطه ها که اصلاً مطرح نیست. می گوید من آقابه نظرم می آید که قانون جاذبه عمومیت نداشته باشد، یقین دارم این عمومیت ندارد. خب می گویند این از کجا، می گوید نه یقین دارم. خب یقین دارم مخصوصاً اگر بگوید که مثلاً کلاغ پرید به قول آقایان ۲۳:۱۰ به استخاره کردم خوب آمد که این قاعده عمومیت، خب در دنیای فیزیک این جور حرفها هیچ وقت قبول نمی شود. آنجاها که اصلاً پذیرفته نیست که.

این که آقایان می آیند می پذیرند بحث حجیت است، بحث تنجیز است. تنجیز را تابع کشف کردند، ما اینها را توضیح دادیم. و این نکته را ما قبول نکردیم که حجیت مساوق باشد با کاشفیت. به هر حال وارد بحث نشویم بیش از این، توضیحاتش در محل خودش.

بله در جامعه ما این طور است. راست هم هست. اگر بگوید چرا مثلاً نرفتی نان بگیری بگوید من می دانستم که یعنی یقین پیدا کردم که شما نمی خواهید، فقط ما اشکالمان به آقایان این است که اگر ادعای علم کرد، نود درصد منشأ حصول علم باید عقلایی باشد، ده درصد هم خصایص فردی در نظر می گیرند. توضیحاتش را در محالش عرض کردیم.

انصافا اگر خصایصی را نکاتی را نقل کرد که در نود درصدش لاقل برای علما، برای عقلاء برای مردم عادی یعنی سبب انکشاف بشود تا نود درصد، این را قبول می کنند. نمی گویند شما اگر علم هم پیدا کردی باید می رفتی دو مرتبه سوال می کردی، سه مرتبه سوال می کردی، تطبیق میکردی، مقارنه می کردی، نمی گویند متعارف؛ چون واقعا وضع جامعه به هم می خورد.

و لذا ما هم عرض کردیم نکته اساسی در باب حجیت همین اجتماعی است، وضع اجتماعی است نه کاشفیت. نکته اساسی اش این است. حفظ جامعه حتی مسئله عسر و حرج؛ چون بعضی اختلال نظام را می گویند مشکل دارد اما عسر و حرج مشکل ندارد. نه عسر و حرج هم مشکل دارد، جامعه باید آرامش داشته باشد، جامعه باید رو به رشد برود اصلا. اگر بنا بشود مثل علم حجت نباشد، جلوی رشد را می گیرد. اصلا جامعه را مختل می کند. یا عسر می آورد یا حرج می آورد یا اخلال می آورد، یاقطعا جلوی رشد جامعه را می گیرد. اینها درست است، این حرفها درست است. اما ذاتی نیست، بحث حجیت ذاتی نیست. بحث کاشفیت نیست.

علی ای حال ما آنجا عرض کردیم علم مخصوصا در موضوعات خارجی حجیت دارد پیش عقلا و در موضوعات خارجی که الان محل کلام ماست، حجیتش نه ذاتی، یعنی حجیتش عام است. در جمیع مجتمعات عقلایی هست. اما این نه به این معنا ذاتی باشد قابل تخلف نباشد. ممکن است در یک جامعه ای که خیلی پیشرفته است حتی علم هم حجت نباشد. می گوید آقا من زنگ زدم مجلس شورا گفتند حکم این است. می گویند نه آقا باید زنگ هم می زدی مجلس شورای نگهبان، آن هم باید می گفت. بعد زنگ می زدی به استانداری. ده مورد باید سوال می کردی تا یقینی یقینی بشود. می گوید آقا من قطع پیدا کردم زنگ زدم، می گوید نه. این ممکن است این مشکل ندارد. این هم دلیل بر این که حتی در موضوعات خارجی هم ذاتی نیست. ممکن است.

لکن در جوامعی که ما فعلا داریم، در قوانینی که ما فعلا داریم، در موضوعات خارجی هست. دقت کردید؟ در موضوعات خارجی علم از هر سببی که پیدا بکند، مگر سبب غیر متعارف.

س: ماست سفید است دیگری قبول ندارید

ج: حالا حتما بعضی از ماستها اگر توش ماده بزنند نه

عرض کنم که

س: عدم حجیت علم نیست عدم حصول علم است. چند جا زنگ بزند ۲۶:۲۲

ج: نه ببینید می گوید علم هم پیدا کردی، حجت نیست تا این یقینی یقینی بشود. یعنی صد در صد. به استناداری، استناداری هم از مجلس می گیرد، می دهد به شورای نگهبان، آن هم از مجلس می گیرد، از راه های مختلف بگیری تا این مطلب ثابت بشود. این ممکن است امکان دارد مشکل ندارد.

س: می خواهم بگویم یقین آمد دیگر جای احتمال ندارد که

ج: علم چون صفت نفسی است که ذات اضافه به خارج است. و چون عملا ما مواردی دیدیم که علم می آید و با خارج منطبق نیست. ممکن است صفت علم بیاید بگوید نه آقا باز هم نه، تا یقین تا این مرحله ای بیاید به قول آقایان فرق بین علم و یقین، آن یقین مطابق با خارج گفتند بعضی هایشان. حالا چون اصطلاح است من دنبال خیلی اصطلاحات نیستم.

س: جهل مرکب را شما از اصحاب علم می دانید؟

ج: خب ظاهرش که علم است خب دیگر. آن که مرحله اش که این طور است.

اینها که علم پیدا می کنند، دقت فرمودید؟

پس بنابراین علم هم در حقیقت جعل حجیتش تابع ملاک است نه کاشف تام بودنش. این نکته اصلی. و آن ملاکش حفظ نظام اجتماعی است. عدم لزوم اخلال به نظام. و لذا مرحوم آقای خویی مثلا می گویند حجیت خبر ثقه عقلایی است، عقلا این را حجیت می دانند مثل حجیت علم. خب حرف ما هم در مقام مناقشه ایشان، بحث علم اگر حجیت نباشد، واقعا نظام اجتماعی خلل پیدا می کند، اما اگر خبر ثقه حجیت نبود، کی گفت نظام اجتماعی خلل پیدا می کند؟

اگر خبر ثقه آمد وثوق پیدا کردیم خب معلوم، ۶۰ درصد ۷۰ درصد وثوق پیدا می کنیم. چند موردش هم وثوق به خلاف است که آنجا هم خود ایشان قبول دارند که حجیت نیست. بقیه اش هم بگوییم سوال بکنیم تحقیق بکنیم چه مشکل دارد؟ مخصوصا اگر جایی وثوق نه، ظنون به خلاف آمد. مثلا خبر ثقه است لکن اصحاب به آن عمل نکردند. این کی گفت که اگر ما اینجا عمل نکنیم اختلال نظام لازم می آید؟

اصلا این مباحث حجیت را اگر به سیره عقلایی بردیم، این تابع آن مسئله اخلال به نظام و عسر و حرج و جلوگیری از رشد اجتماعی و

اینها است. مراد این است، نه کاشفیت. خوب دقت بکنید.

س: ممکن است اصل عکسش باشد استاد، مثلاً یک دانش آموزی که یقین دارد که امروز تعطیل است، اینها قبول نمی کنند ناظم مدرسه از او که تو یقین داشتی، می خواهم بگویم اتفاقاً اخلاص به نظام می شود علم اگر حجت باشد در نظام اجتماعی

ج: عرض کردم از آن دانش آموز سوال می کنند اگر گفت مثلاً تلویزیون شنیدم، یا برادرم از تلویزیون، یک نکته ای را گفت که نود درصد، و لذا ما هم گفتیم باز هم با عرض عریض نمی توانیم قبولش بکنیم.

س: خب آن منشأش

ج: حساب می کنند چون اصل عقلایی است روی، این که من بگویم علم برایم پیدا شد از هر سببی، ولو از کلاغ پریدن، این را حساب نمی کنند. این تصویری که آقایان دارند. البته این خب یکی از مشکلات اجتماعی ما هم الان شده است. یعنی واقعا می گوید آقا علم دارم من، علم هم برای من حجت است. خب این جلویش را باید گرفت، یعنی چه علم داری؟ این علم منشأ دارد، حساب دارد، همین طوری که نمی شود آدم کله اش بیاندازد پایین بگوید من علم دارم. لذا ما آنجا توضیح دادیم. ما البته حجت را در حجیت عقلایی چهار تا گرفتیم. یکی همین قطع است یا یقین است، یکی علم عرفی است، یکی هم وثوق است، یکی هم اطمینان، وثوق و اطمینان و وضوح عرفی. یعنی وضوح داشته باشد. اینها همه حجت هستند. حجیتشان هم به نحو قبول عقلایی است نه ذاتی. اینها تمامشان حجت هستند لکن به نحو قبول عقلایی. و این قبول عقلایی هم باز مثل علم طریقی که مرحوم شیخ تصویر فرمودند، من ای سبب کان، مثل قطع قطاع، آقا کلاغ پرید من علم پیدا کردم امروز مدرسه تعطیل است. خب قطعاً ناظم آن بچه را شلاق می زند، این چه حرفی است کلاغ پرید، کلاغ چه ربطی به مدرسه دارد؟

یعنی ما این طور نیست که بگوییم، من عرض کردم در بحث

س: آن باور نمی کند که این یقین کرده، اما وقتی که خدا باشد و بداند که یقین کرده این شخص

ج: خب می فرستد او را برای روانشناسی که این را علاج بکنند. حتماً مشکل روانی دارد خب.

این قطع قطاعی که آقایان گفتند واقعا چنین قطاعی که از پریدن کلاغ علم مثلاً به وجوب نماز جمعه پیدا کند. یا حرمت نماز جمعه فرض کنید. این واقعا خب مشکل روانی دارد، این باید علاج بشود، این نباید در اصول بیاید.

علی ای حال کیف ما کان او الی من علم کونه مالکا

س: اگر برای ثقه حجیت نباشد در خیلی از احکام ما خبر متواتر که نداریم، پس چه می شود؟ اخلال بر

ج: نه نمی آید در فقه این قدر شواهد داریم، اجماع داریم، تلقی به قبول داریم، قواعد داریم، خبر ضعیف داریم که منجر به عمل است، شواهد، ان جاءکم فاسق بئاً فتبینوا، این قدر حالا خبر فرض کنید غیر ثقه هم باشد، دلیل بر تبیین هست.

علی ای حال الی من علم کونه مالکا، مورد چهارم در عبارت مرحوم سید مسئله علم است. درست است مطلب ایشان درست است. فقط فرق ما با ایشان در همان اطلاقی است. والا اصل مطلب که علم مخصوصاً در موضوعات خارجی حجت است، از مثل بینه هم قوی تر است. یعنی بین متعارف. چون واقعا عدم عمل به علم، علمی که متعارف باشد اخلال نظام درست می کند. راست است آن مطلب درست است.

او الی من علم کونه مالکا، تا اینجا چهار تا عنوان است. فقط همان نکته هست که نکته حجیت همان کاشفیتش است یا نکته حجیت بر می گردد به مسئله نظام اجتماعی؟ نکته حجیت داخلی نیست، بیرونی است به اصطلاح. این نیست که یک نکته ای در خود علم است. یک نکته ثانوی است. به اصطلاح طریقت صرف علم نیست. به نظر ما طریقت حجیت نمی آورد. طریقت صرف. آن که منشأ حجیت می شود موضوعی است. یک نکته موضوعی دارد. آن نکته موضوعی حفظ جامعه است، حفظ وحدت جامعه است. آرامش جامعه است. این نکته موضوعی تأثیر حجیت دارد نه خود صفت کاشفیت و طریقت. خود طریقت نکته ای نیست که ایجاد حجیت بکند.

خب این هم چهار تا که ایشان آوردند، پنجمی را نمی فهمم چرا ایشان ذکر نفرمودند. پنجمی هم آن است که در روایت بزنطی از حضرت رضا (ع) ان کانوا لا تتهمه، یک پنجمی هم داریم عدم اتهام. پس از این چهار تایی که ایشان آوردند، دو تا ثابت است یکی بینه یکی علم. دو تا ثابت نشد یکی وصف و یکی ادعای بلا معارض. پنجمی را هم ایشان نقل نفرمودند. البته پنجمی در روایت صحیحه داریم. حالا اگر بخواهیم قبول بکنیم یا نکنیم، حالا گفته شده مراد از لا تتهمه یعنی وثاقت؛ ثقه باشد و اطمینان به او پیدا بکنیم. مراد از لا تتهم کنایه از حصول اطمینان است.

آن بحث دیگری است و الا ظاهر عدم اتهام عنوان مستقلی است. لکن عرض کردیم انصافاً

س: در مقام مدعی بلا معارض

ج: نه لا تتهم نمی خواهد مدعی بلا معارض بلا اتهام هم می آید.

و عرض کردیم انصافش اگر روایت را به خاطر صحت سند و تلقی اصحاب ما به قبول مثل مرحوم کلینی، مرحوم شیخ صدوق، مرحوم شیخ طوسی، قدس الله اسرارهم، و سندش هم که معتبر است، قبول بکنیم، چون مورد روایت در طیر است، تعدی از مورد روایت مشکل است.

یا آخر عده ای از اصولیین آقایان می گویند در بحث فقهی اش این طور بوده است. اول مسئله را از نظر اصولی روشن می کرد، بعد اگر روایت بود روایت را توجیه به اصول می کرد. اگر ما آمدیم روایت را توجیه به اصول بکنیم آن لا تتهم را باید معنایش بکنیم به وثوق مثلاً، اطمینان، علم، یک کاریش بکنیم. اما اگر بنا شد از آن کارها نکنیم و ظاهر روایت را اخذ بکنیم، عدم اتهام یعنی عدم اتهام دیگر. غیر از وثوق اطمینان است که ان کنت لا ... لکن موردش در طیر است. تعدی بکنیم از طیر به مطلق لقطه یا به مطلق مجهول المالک انصافاً مشکل است.

س: تنقیح مناط

ج: مشکل است خیلی مشکل است.

مورد روایت در خصوص طیر است و احتمالاً هم در شهر است مثلاً. چون عادتاً مثلاً پرنده ها مالک دارند. کفترها، کبوترها مالک دارند. پس مجموعاً شد پنج عنوان. نکته این پنج عنوان همه شان امر طریقی دارند. و این امر طریقی تخلف پیدا کرده است که دیروز توضیح دادیم. از این پنج عنوان دو تا عنوانش مسلم ثابت است. یک عنوانش مخصوص به طیر است، دو تا عنوانش هم که ثابت نشد.

آیا اگر تخلفی شد، درست است یا نه؟ عرض کردیم مرحوم سید احتمال دادند، دیروز دو تا احتمال را خواندیم. امروز هم دیگر چون آخر وقت است کمی تندتر می خوانیم.

الثالث الضمان اذا كان دفع جایزاً، در مواردی که دفع جایز باشد، ضامن باشد.

و عدمه اذا كان واجباً، اما در جایی که دفع این مال به شخص واجب است، بگوییم ضامن نیست. این از آن چهار موردی که ایشان آوردند، کما اذا علم بكونه مالکاً او اقام البینه؛ از آن چهار تا یا از این پنج تایی که ما اضافه کردیم، دو موردش، یکی علم، یکی هم بینه.

البته عرض کردم این مشکل کار این است که هر دو طریقت دارند دیگر. باید آن را روشن کنیم.

رأى چهارم، الضمان فى صورة العلم، اگر من علم دارم مخصوصا به تعبیر بنده، البته آقایان غالبا این جور نمى گویند. که این علم هم نود درصدش عقلایی باشد. خوب دقت بکنید. من علم پیدا کردم و عدمه فى البقیه. در آن سه صورت یا چهار صورت دیگر ضامن نباشد. در صورت علم، البته این الضمان فى صورة العلم، این را در مباحث اجزا و اینها، در همان به قول ما جلد اول، جلد اصول دارند که طبق قاعده در مثل علم عدم اجزاء است. چون علم را آنها طریقی صرف گرفتند. اگر چیزی شأنش طریقی صرف بود عدم اجزاء است مجزى نیست دیگر. به خلاف اینکه مثلا بگویند مثلا به قول زراره عمل بکن، اگر گفت به قول زراره عمل بکن، علیک بهذا الجالس، چون اجازه داده، بر فرض هم که باطل باشد چون امر فرمودند، ما هم طبق امر عمل کردیم. بعبارة اخرى حجیت علم را ذاتی گرفتند و آن که پیش به حکم عقل است، ذاتی به حکم عقل است. و لکن و چون ذاتی، و عقل هم آن را حجیت طریقی صرف می داند، آن چیزی ایجاد نمى کند. لذا طبق قاعده قائل هستند که در باب مثلا خبر واحد، یا مثلا فتوا، ممکن است بگوییم حجیت دارد و اگر فتوا داد ضامن هم نیست. اما اگر علم پیدا کرد، نه عمل به فتوا کرد، اگر عمل به فتوا کرد ضامن نیست، اما علم پیدا کرد ضامن است.

لان مع العلم يكون التقصير، البته این لان چاپ شده این قاعدتا باید لانه باشد. چیز ندارد لان آورده اسم ندارد. لان مع العلم يكون التقصير من قبله، بخلاف البقیه فان الاتلاف فيها مستند الى اذن الشارع؛ آن نکته اش حالا ایشان اینجور نوشته، تقصیر نه، بحث تقصیر نیست. چون می گویند علم شأنش طریقی صرف است. خب طریقی صرف اشتباه کرده. دلیل بر اجزاء می خواهد، نکته ای می خواهد که بگوییم مجزى. آن اجزاء هم همین را گفتند، اینجا ضامن می گویند آنجا اجزاء می گویند. اما بقیه اگر شارع گفت کسی آمد اذا جاءك من لا، خب شارع گفت من هم دادم به او، پس قاعدتا من باید ضامن نباشم.

شارع گفت اگر کسی وصف کرد به او بده. خب من هم طبق وصف دادم. پس قاعدتا من ضامن نیستم. روشن شد نکته فنی؟ در باب علم شارع تعبد نکرده، بنای عقلی بر این است. یک حجیت ذاتی است. و منشأش هم کشف است. خوب دقت کنید. و اینها حجیت را الان من یک اشاره ای کردم، حجیت را یک امر درونی می دانند. یعنی ذاتا کاشف است، کاشفش هم تام است. به قول مرحوم آقا ضیا منجز است، چون کاشفش تام است، حجیتش هم تام است. اما در بقیه، دلیل آمد، امام (ع) فرمود اذا جاءك من لا تتهموا، پس من دیگر ضامن نیستم. تعبیر ایشان کمی خیلی فنی نیست.

الخامس الا الضمان الا فى صورة قیام البینه؛ فقط در صورت قیام بینه. فان معه، مثل این که همه اشکال مرحوم سید خیلی هم خوش ادبیات است، یعنی خیلی مرد واردی است در ادبیات، من تعجب می کنم، باز فان معه يجب الدفع، این دیگر معنا ندارد.

فانه معه يجب الدفع؛ او لانه مثلا. فيكون الالتزام بالقيمة حكما ضروريا، اين كه اينجا چاپ شده ضروريا، غلط است، ضرريا. اگر شارع بگويد شما قيمت بدهيد، حكم ضررى است.

بخلاف غير هذه الصورة، آن وقت با لا ضرر آن رابر مى داريم. اين ديگر باز بحث خود لا ضرر دارد كه آيا لا ضرر اينجا جارى مى شود يا

نه؟

س: جاهای دیگر هم ضرر وارد است

ج: خب مى گوید اينجا چون خودش گفته. لان الجواز لا يكون الضرر؛ و مع العلم و ان كان يجب الدفع الا انه يكون الضرر من قبل

نفسه حيث اشتبه عليه الحال؛ نه اين نکته اش اين نيست. نکته اش همان طريقت صرفش است.

السادس الضمان در تمام اين صورتى كه شده پنج تا صورت ضمان است الا فى صورة الزام الحاكم بالدفع؛ يعنى چون تمام اينها طريقتى

هستند نکته روشن شد؟ در امور طريقتى اشتباه شد، واقع به حال خودش محفوظ است.

بله اگر شما داديد به حاكم، حاكم گفت شما به اين مالك بده. اين آقا آمده مى گويد من مالك هستم. شواهد هم كافى است. به او

بده. داديم، بعد معلوم شد كه اين مالك نيست. چون حكم حاكم است اشكال ندارد.

لانه، اينجا لانه درست است. فى هذه الصورة يكون مكرها على الدفع، بايد بدهد. حالا اين چون تعبير مكره كرده، مى شود تعبير نظام

اجتماعى بكنيم.

فيكون الاتلاف مستندا الى الحاكم دونه لان السبب ههنا اقوى من المباشر وهذا هو الذى يظهر منهم فى باب اللقطة؛ ايشان مى گويد

در باب لقطه اين را گفتند.

فردا نتيجه نهايى را عرض مى كنيم.